

در ماه آذر بخوانید

- ۲همه‌ی ما طلا داریم
- ۴عموی من، ابوالفضل
- ۶قهر و آشتی
- ۸مردم آزاری ممنوع!
- ۱۲در خیال شکار
- ۱۶قلمرو روباه
- ۱۷اسرار زندگی پروانه‌ها
- ۱۹پوسته‌ی سر و شپش
- ۲۲مردم و مکان‌ها
- ۲۳همسایه کیست؟
- ۲۴زود بگو چیست
- ۲۵لطف لطیفه
- ۲۶پاسخ «چیستم» آبانماه

همه‌ی ما طلا داریم!

بچه‌ها سلام! چند روز پیش کارهای مدرسه‌ام تمام شده بود و تلویزیون هم برنامه‌ی جذابی برای من نداشت. حوصله‌ام سررفته بود و داشتم به مامان نق می‌زدم. زنگ زدند، عموجان بود. آمده بود پیغامی را برای بابا بدهد و برود. وقتی حال مامان و مرا پرسید، مامان برایش گفت که من بی‌حوصله شده‌ام و چون کاری برای انجام دادن ندارم، نق می‌زنم و کمی هم او را اذیت می‌کنم.

عموجان مرا با خودش به حیاط برد و بی مقدمه گفت: «چقدر طلا در خانه داری؟» من که تعجب کرده بودم گفتم: «من که طلا ندارم ولی مامان و خواهرم مقداری طلا در خانه دارند.»

عموجان! مشکل مالی پیدا کرده‌اید؟» عمو خندید و گفت: «من مشکل مالی ندارم اما آیا می‌دانی که همهی ما مردم چه مرد و چه زن، چه دختر و چه پسر، مقدار زیادی طلا همراه داریم!»

این حرف عمو برایم بسیار تعجب‌آور بود. راستش را بخواهید، نمی‌توانستم حرف‌هایش را باور کنم. عمو که متوجه تعجب من شد، گفت: «عزیزم! از قدیم گفته‌اند وقت طلا است. تک‌تک ثانیه‌ها، دقیقه‌ها، ساعت‌ها، روزها، ماه‌ها و سال‌های عمر ما مقدار زیادی طلا است و بلکه بالاتر از طلا! طلا را می‌توان با پول خرید و فروخت یا از خریدار پس گرفت اما عمر ما ارزشمندتر از طلا است زیرا هر روز و ساعتی که از عمرمان می‌گذرد، چه از آن استفاده‌ی خوبی کرده باشیم و چه نکرده

باشیم، دیگر به ما باز گردانده نمی‌شود.»

عموجان اضافه کرد: «سال ۱۳۹۲ گذشت و تمام شد و دیگر هرگز چنین سالی تکرار نخواهد شد. اگر پذیری که عمر برگشت ناپذیر است، باید از هر دقیقه‌ی آن استفاده کنی. بهترین کار برای هدر نشدن عمر، برنامه‌ریزی است. برای وقت‌های پس از پایان تکالیف مدرسه‌ات برنامه‌ریزی کن. مطمئن باش که پدر و مادر هم در این کار به تو کمک می‌کنند.»

«قاصدك»

عموی من ابوالفضل

رقیه: پدر کجاست، عمه؟

برادرم چرا رفت؟

عموی من، ابوالفضل

بگو بگو کجا رفت؟
مگر عمو نمی گفت
که «ای رقیه جانم
به بچه های تشنه
من آب می رسانم.»

چقدر تشنه هستم
چرا عمو نیامد؟
به خیمه ها دوباره
صدای او نیامد؟

زینب (س): رقیه ی عزیزم

که خسته‌ای تو از تب
بیا بخواب قدری
کنار عمه زینب

عمو در آسمان‌هاست
شده ستاره شاید
بخواب تا دوباره
به خواب تو بیاید

«افشین علاء»

قهر و آشتی
باز خاله سوسکه امروز
قهره با آقا موشه

صبح تا غروب، یک کلام
حرف نزده با موشه

موش تو اتاق نشسته
ساکت و غم گرفته است
نداره هیچ حوصله
دلش یه کم گرفته است

می خواد بگه به سوسکه:
«چرا تو قهری با من؟»
دلَم برات تنگ شده
بیا با من حرف بزن»

یکدفعه، خاله سوسکه
اخماشو وا می کنه
آهسته از زیر چشم
به موش نگا می کنه

یواش می گه: «کلید کو؟
تو اون رو برنداستی؟»
می خنده آقا موشه
زود می گه: «آستی، آستی!»

«شکوه قاسم نیا»

مردم آزاری ممنوع!
یاران پیامبر (ﷺ) از شهر مدینه بیرون آمدند و سفر خود را
برای مبارزه با کافران آغاز کردند. تا رسیدن به میدان جنگ،

باید راه زیادی را می‌پیمودند. دست‌کم چندروز باید در بیابان‌های سوزان حجاز سفر می‌کردند. آن‌ها بین راه گاهی استراحت می‌کردند. در یکی از زمان‌های استراحت، وارد یک کاروان‌سرا شدند. کاروان‌سرا، مکان بسیار بزرگی بود که در قدیم، مسافران در آن‌جا استراحت می‌کردند. یاران پیامبر (ﷺ) از اسب‌ها و شترها پیاده شدند تا آب و غذا بخورند و کمی دراز بکشند. آن‌ها خیلی خسته بودند. هر کس هر جایی که پیدا می‌کرد، همان‌جا را محل استراحت خود قرار می‌داد.

چند نفر از سربازان پیامبر، وسایلشان را وسط کاروان‌سرا روی زمین ریختند و در همان‌جا به استراحت پرداختند. این کار آن‌ها باعث اذیت بقیه‌ی مسافران شد زیرا به جز سربازان پیامبر (ﷺ)، مسافران دیگری هم در کاروان‌سرا بودند. وسط

کاروان سرا جای خوبی برای استراحت نبود زیرا محل رفت و آمد بود و کسی نباید آن جا می نشست. این کار راه مردم را بند آورده و جا را تنگ کرده بود.

خبر این کار نادرست به پیامبر (ﷺ) رسید. ایشان خیلی ناراحت شدند زیرا از مردم آزاری بدشان می آمد. ایشان به یاران فرمودند: «کسی که راه مردم را ببندد یا جای دیگران را تنگ کند، ثواب جنگ و جهاد به او نمی رسد.» پس از این سخن، سربازانی که وسط راه استراحت می کردند، به جای مناسبی رفتند و وسایل خود را از جلوی پای مردم برداشتند.

در دنیا ثواب های بسیاری وجود دارد اما رسیدن به این ثواب ها، به این آسانی ها نیست همان طور که در این حکایت

خواندید. افرادی که کارهای خوب انجام می‌دهند، باید مراقب رفتارشان باشند زیرا چه بسا به خاطر یک رفتار زشت و ناپسند، از ثواب کارهای خوبشان محروم بمانند.

مردم آزاری، شکل‌های گوناگون دارد. یکی از شکل‌هایش این است که دهان ما بوی بد بدهد و باعث اذیت مردم شود. روزی پیامبر (ﷺ) در مسجد نشسته بودند که یکی از یاران نزد ایشان آمد و سؤال‌هایی پرسید. آن مرد سیر خورده بود و دهانش بوی بدی داشت. از بوی دهان او، پیامبر (ﷺ) و یارانشان خیلی اذیت شدند. رسول خدا بدون آن که نام کسی را ببرند، فرمودند: «هر کس که سیر می‌خورد، نباید با بوی بد آن، دیگران را اذیت کند.»

**رسول خدا (ﷺ) فرمودند: «هر کس مؤمنی را اذیت کند،
مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده
است!» امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «سوگند به خدا! نیکان
رستگار شدند. آیا می‌دانید آن‌ها چه کسانی هستند؟ کسانی که
آزارشان به مورچه هم نمی‌رسد.»**

«غلامرضا حیدری ابهری»

در خیال شکار

**روباه پیری بود که شکار کردن برایش آسان نبود. روزی روباه،
به شیری برخورد. شیر از روباه پرسید: «روباه! چرا این قدر
لاغر شده‌ای؟» روباه جواب داد: «دوست عزیزم! چطور انتظار
داری لاغر و ضعیف نشوم؟ اگر بخواهم حیوان‌های بزرگ را
شکار کنم، زورم نمی‌رسد و حیوان‌های کوچک هم زود از دستم**

فرار می کنند. فقط دستم به موش صحرایی می رسد که میلم
نمی کشد آن را بخورم. وقتی هم به ناچار آن را می خورم، حالم
بد می شود. نمی دانی چه روزگار سختی دارم.»

شیر که دلش به حال روباه سوخته بود، گفت: «غصه نخور.
سعی می کنم برای تو حیوانی بزرگ شکار کنم تا بخوری و چاق
شوی.» سپس همراه روباه به راه افتاد. مدتی گذشت، چشمش
به چند یابو افتاد. گوشه‌ای پنهان شد تا یابوها به آنها نزدیک
شدند. شیر که حسابی شیر شده بود، با غرور از روباه پرسید:
«موهای یالم سیخ سیخ شده؟ چشم‌هایم سرخ سرخ شده و
موهایم راست شده است؟» روباه جواب داد: «بله، این‌ها که
گفتید شده است.» شیر گفت: «پس کَلک یکی از یابوها کنده
است.»

با این حرف، شیر به طرف یابوها حمله کرد و یکی از آنها را به چنگ آورد. اول خودش تا جایی که سیر شود، از گوشت آن خورد. بعد مقداری از گوشت را برای خودش ذخیره کرد و بقیه را به روباه داد. آن مقدار گوشت برای غذای یک ماه روباه کافی بود. روباه در مدت یک ماه، تمام گوشت‌ها را خورد و خوابید تا این که حسابی چاق و قوی شد.

روزی روباه دوستان قدیمی‌اش را دید. آنها با دیدن چاقی روباه، تعجب کردند. روباه گفت: «من با شیر دوست شده‌ام و از او روش شکار کردن را یاد گرفته‌ام. شما هم می‌خواهید یادتان بدهم!» بقیه‌ی روباه‌ها گفتند: «راست می‌گویی؟ اگر به ما هم یاد بدهی، خوشحال می‌شویم.» روباه گفت: «باشد، بیایید برویم.»

روباه جلو افتاد، بقیه هم به دنبالش رفتند. مدتی بعد چند یابو را دیدند. روباه از دوستانش خواست در جایی پنهان شوند، همه پنهان شدند. وقتی یابوها به آنها نزدیک شدند، روباه سؤال‌هایی را که شیر از او پرسیده بود، به یاد آورد و آنها را از دوستانش پرسید.

در آن زمان، یکی از یابوها به چند قدمی آنها رسیده بود. روباه به طرف او پرید. پشت سر یابو که رسید، یابو با سُمِ خود چنان ضربه‌ای بر پیشانی روباه زد که نقش زمین شد و دیگر بلند نشد. روباه‌ها با دیدن این صحنه، فرار کردند.

«ترجمه محمد شمس»

قلمرو روباه

روباه شبها به شکار می‌رود. او بوی طعمه‌اش را حتی از فاصله‌ی دور به خوبی تشخیص می‌دهد و صدایش را می‌شنود. روباه روزها در لانه‌اش استراحت می‌کند. قلمرو روباه برای به دست آوردن طعمه خیلی بزرگ است. او قلمرواش را با ادرار و مدفوع علامت‌گذاری می‌کند. بخش‌هایی از بدن روباه مانند کمر، پاها و پایین دم دارای «غده‌های تولید بو» هستند. روباه این قسمت‌های بدنش را هم به درخت‌ها می‌مالد تا با کمک این بو، قلمرو خود را مشخص کند.

غذای روباه، موش صحرائی، موش خاکستری، پرنده‌های جوان و بچه خرگوش است. البته از خوردن تمشک و زغال‌اخته

هم لذت می برد. گاهی برای گرفتن کلاغ‌ها، خودش را به مردن می زند.

«شهرزاد احمدزاده»

اسرار زندگی پروانه‌ها

تا به حال از خودتان پرسیده‌اید وقتی باران می بارد، پروانه‌ها کجا می روند؟ وقتی باران می بارد، پروانه‌ها روی ساقه‌ی گل‌ها و علف‌ها می نشینند. آنها سرشان را خم می کنند و بال‌های خود را روی هم جمع می کنند. بیشتر پروانه‌ها وقتی بال‌هایشان را جمع می کنند، به سختی دیده می شوند زیرا زیر سطح بال‌هایشان نقوش کم‌رنگی وجود دارد.

تا کنون حدود ده‌هزار نوع پروانه در دنیا شناخته شده است.

اندازه‌ی کوچک‌ترین پروانه، کمتر از ۲/۵، سانتیمتر و بزرگ‌ترین آنها پروانه «دم چلچله‌ای» است. این پروانه در شمال استرالیا و در جزایر اقیانوس آرام زندگی می‌کند و یک جفت بال ۲۵/۵، سانتیمتری دارد. اکثر پروانه‌های ماده، بال‌های کم‌رنگ‌تری نسبت به پروانه‌های نر دارند. آنها با توجه به نوع خود بین ۱۰۰ تا سه‌هزار تخم می‌گذارند.

محل تخم‌ریزی پروانه‌ها روی گیاهان است زیرا وقتی کرم حشره از تخم خارج می‌شود، می‌تواند از این گیاهان به عنوان غذا استفاده کند و هیچ نگرانی به خاطر غذا نداشته باشد. بعد از مدتی، کرم حشره به شفیره تبدیل می‌شود و به صورت یک پروانه از درون شفیره بیرون می‌آید. زندگی پروانه در دوران بلوغ ممکن است فقط چند هفته طول بکشد.

بعضی از پروانه‌ها در حالت خواب زمستانی به سر می‌برند.
پروانه‌ها شهد گل‌ها و شیره شیرین را می‌خورند. این غذا به
آنها انرژی می‌دهد بتوانند پرواز کنند اما باید دانست که این
انرژی برای رشد ساختمان بدنی پروانه‌ها مصرف نمی‌شود زیرا
تمامی مراحل رشد پروانه‌ها قبلاً انجام شده است.

«ترجمه محمدرضا و محمد شمس»

پوسته‌ی سر و شپش

پوسته‌هایی که گاهی روی سر بعضی افراد ایجاد می‌شود،
تخم‌های خالی شپش هستند. گاهی شپش‌ها در لابه‌لای موی
شما به این طرف و آن طرف می‌خزند و تخم می‌گذارند.
شپش سر، پوست سر را گاز می‌گیرد و خونس را می‌مکد.
شپش‌ها باعث خارش شدید پوست سر می‌شوند و این یکی از

مهم‌ترین نشانه‌های ابتلا به این شپش است. شپش‌ها خیلی سریع حرکت می‌کنند و به آسانی از سر فردی به سر افراد دیگر منتقل می‌شوند. به همین دلیل، اگر یکی از افراد خانواده به این بیماری مبتلا شود، احتمالاً بقیه هم مبتلا خواهند شد.

هر شپش تعداد بسیار زیادی تخم می‌گذارد که به فاصله‌ی یک سانتیمتری مو از پوست سر می‌چسبد. حدود یک هفته بعد از تخم‌گذاری، نوزاد شپش از تخم خارج می‌شود ولی پوسته‌ی تخم همچنان به مو می‌چسبد. شپش جوان از خون فرد تغذیه و به سرعت رشد می‌کند. پس از ده روز، شپش‌های جوان بارور می‌شوند و تخم می‌گذارند. به این ترتیب، تعداد شپش‌ها به سرعت افزایش می‌یابد.

رهایی از دست شپش‌ها شما با استفاده از شامپوهای معمولی نمی‌توانید شپش‌ها را از بین ببرید. برای از بین بردن آن‌ها باید از شامپوهای مخصوص یا دارو استفاده کنید. برس‌های ضدپوسته، دانه‌های زیاد و نزدیک به هم دارند. برای این‌که پوسته‌ها و شپش‌های مرده را از مو جدا کنید، از این برس‌ها استفاده کنید.

شپش‌ها به آسانی پخش می‌شوند و نمی‌توان جلویشان را گرفت. بهترین راه رهایی از دست شپش‌ها، این است که همگی دانش‌آموزان و افراد خانواده، همزمان در یک شب، آن‌ها را از بین ببرند و موهای سر را برس بزنند.

«دایره‌المعارف چراها ترجمه امیر صالحی‌طالقانی»

مردم و مکان‌ها

ما همراه میلیون‌ها نفر دیگر از مردم، روی کره‌ی زمین زندگی می‌کنیم. بعضی از مردم در روستا، برخی دیگر در شهرهای پرجمعیت و گروهی هم در مناطق جنگلی، کوهستانی یا در دشت‌ها ساکن هستند اما همه‌ی ما در هر جایی که ساکن باشیم، نیازهای اساسی یکسانی داریم مثل غذا، پوشاک، خانه، خانواده و دوست.

هر یک از انسان‌ها غذا، خانه و سایر نیازهایش را از یک‌راه به دست می‌آورد و در این‌راه هم به دیگران کمک می‌کند و هم از سایر مردم کمک می‌گیرد.

«دایره‌المعارف علوم برای کودکان، ترجمه مجید عمیق»

همسایه کیست؟

تمام کسانی که در نزدیکی شما زندگی می‌کنند، همسایه‌ی شما هستند. همسایه‌ی خوب بودن فقط به معنی زندگی کردن در مجاورت سایر مردم نیست بلکه مفهوم وسیع‌تری دارد. مفهوم همسایه‌ی خوب بودن، دوستانه رفتار کردن و خوش برخورد بودن و انجام کارهایی است که باعث می‌شود دیگران نسبت به شما احساس دوستی کنند.

وقتی ما از محله‌ی خودمان بیرون می‌رویم، همسایه بودن را کنار نمی‌گذاریم. می‌توانیم برای مردمی که در نزدیکی خانه‌ی ما زندگی می‌کنند و همسایگان منزل قبلی خودمان، همسایه‌ی خوبی باشیم. ما حتی می‌توانیم برای انسان‌هایی که در

کشورهای دیگر زندگی می‌کنند نیز همسایگان خوبی باشیم.
«نادر حبیبی»

زود بگو چیست

* کدام گیاه است که اگر نصفش کنی، نیم آن لنگ و نیم دیگرش غصه است.

* آن چیست که به قدر یک گلایست هم سرخ و سفید و سبز و آبیست مه نیست ولی چوماه روشن محفوظ همیشه در حبایست.

* آن چیست که پر اشک بود دامن او از دور چو استخوان نماید
تن او می‌سوزد و می‌گرید و این فن او خواهی که شود زنده،
بزن گردن او

* آن چیست که می‌خورد خون سیاه و می‌رود راه سفید

*** چيستم اولم هست خانه و مسكن دومم كشوري وراي خُتن
همه‌ام هست جزو ادويه طبع شد گرم از آن و تند دهن**

پاسخ‌ها را در ماه دي بخوانيد

لطفِ لطيفه

😊 **حسين: «سعدی در چه سالی وفات کرد؟» احمد: «بين
سال‌های ۶۹۰ تا ۶۹۴.» حسين سري تکان داد و گفت: «بيچاره
چهار سال در حال جان‌کندن بوده است.»**

😊 **مريم: «مامان! ۲۰ گرفتم، به من جايزه بده.» مادر: «ولی
اين که صفر است!» مريم: «صفرِ امروز با دوی ديروز، می‌شود
بيست!»**

😊 شاگرد: «خوش به حال بچه‌هایی که در دوران قدیم زندگی

می‌کردند.» معلم: «چرا پسرم؟» شاگرد: «چون مجبور نبودند

کتاب تاریخ را با هزار اسم جورواجور از حفظ کنند.»

😊 اولی: «چرا دیشب گربه‌تان زیاد سروصدا می‌کرد؟» دومی:

«به خاطر این که وقتی قناری شما را خورد، خیال می‌کرد

می‌تواند آواز بخواند!»

😊 معلم: «احمد، بگو اگر سه کیلو گیلایس بخریم، کیلویی

۲۰۰ تومانی، چقدر باید به میوه‌فروش پول بدهیم؟» احمد با کمی

مکث گفت: «آقا! اول شما بگوئید گیلایس به این قیمت را از کجا

باید خرید تا من هم جواب شما را بدهم!»

پاسخ «چیستم» آبان

آینده، هندوانه، دیوار، جهرم، آب.